

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - شانزدهم اپریل 2013

اصطلاحات عامیانه کابلی

(قسمت اول)

ترکیبات زیبای عامیانه کابلی

(بخش هشتم)

خداخوبکرده:

(خدا خوبکرده) یعنی "پسندیده" و "میمون" و "آنچه را خدا خوب و زیبا و نکو آفریده است". این ترکیب وصفی که از ترکیبهای واقعاً زیبای زنان کابلی ست و در اصل خود مشتمل از یک جمله تام است و مفهومش هم از روی ساختش پیدا، منطقاً در مورد چیزهای نکو استعمال میگردد. و اگر چند مثال از استعمال این کلمه بزنم؟؟؟:

نان خدا خوبکرده؛ هوای خدا خوبکرده؛ افتو خدا خوبکرده؛

نان خدا خوبکرده خانه ره چی شده که میری ده بیرو نان میخوری؟؟؟

(نان خدا خوبکرده خانه را چه شده که میروی در بیرون نان میخوری؟؟؟)

افتو خدا خوبکرده ره مانده، ده سایه شستی!!!

(آفتاب خدا خوبکرده را مانده در سایه نشستی!!!)

سر شوروی خدا خوبکرده کبر نکو، بیا بشی نان بخو!!!

(سر شوروی خدا خوبکرده کبر مکن، بیا بنشین نان بخور!!!)

نان/ نان خوردن/ نان پختن/ ... :

"نان" اصلاً مراد از همان قرصِ گندمین و جوینی ست که در عربی آن را "خُبْز" نامند. "نان" را مگر زبان عوام کابلی - و زبان عامیانه افغانستان کلاً - بصورت وسیع و عاماً در معنای "طعام" و "غذا" و "خوراکه پخته" هم استعمال میکند. دلیلش هم اینست که در ملک ما "نان خشک" جزء اصلی بسا غذاها و اطعمه است و بسا دیده شده که حتی با پلو و چلو هم نان خشک را به قسم "پُشتی" میگیرند؛ و از حقیقت نگذیریم که "پشتی گرفتن" نان خشک هم کیف خاص خود را دارد. البته استعمال کلمه "نان" به معنای "غذا" بکر و جدید و قاغذیچ نیست، بلکه از زمانه های بسیار پیش تا به امروز ورد زبان دری ملک ما بوده است.

ترکیبات مصدری "نان پختن" ، "نان کردن" و "نان خوردن" را از طریق مثالها پیش می‌کشم:

- نان پختن یعنی "غذا پختن" و "طعام درست کردن"؛ مثلاً:

امروز نان پختن نوبت اُرسِ نو اس.

(امروز نان پختن(طعام پختن) نوبت عروس نو است)

- "نان کردن" و "نان تیار کردن" در معنای "مهمانی کردن" و "ضیافت دادن" به کار میرود؛ چنان که گویند:

"خوب نان کده بودن." (خوب نان کرده بودند.)

یعنی: برای مهمانان غذاهای خوب ترتیب داده بودند.

- "نان خوردن"، که به حساب لسان تحریر معنای "غذا خوردن" یا "صرف کردن طعام" را میدهد، با وجود تداول عامش در زبان عامیانه و گفتار، متأسفانه در زبان مکتوب و لفظ قلم دری ما راه ندارد!!! در قدیم ولی چنین نبوده است و من از کلام بزرگان مُعظم و جلیل القدر ادب دری خود، حجت آورده، استشهد میکنم:

ضمن مضمون مبسوطِ "سَرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات عامیانه دری" که در آرشیفهای مختلف پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" - از جمله آرشیف خلیل الله معروفی - موجود است، از کلمه "نان و نان خوردن" و استعمال وسیع آن بدین معنی، مثالهای متعدد از کلام قدمای بزرگ زبان دری این خاک پاک آورده ام، که از میانه یکی را از "تاریخ بیهقی" نقل میکنم:

« ... همگان زمین بوسه دادند و گفتند فرمانبرداریم، و امیر بازگشت و خوانها نهاده بودند، همه اعیان و مقدّمان و اولیاء و حَشم را بنشانند به نان خوردن، چون فارغ شدند سالار بکتغدی و دیگر مقدمان را که نامزد این جنگ بودند، خلعتها دادند » (صفحات 482 - 483 تاریخ بیهقی، به

اهتمام داکتر غنی و داکتر فیاض، انتشارات خواجه، چاپ چارم 1370، چاپ احمدی)

قابل تذکر است که در فارسی ایران این ترکیب زیبا، قدیمی و اصیل دری اصلاً استعمال نمیشود. ایشان عاماً ترکیب عربی/ دری "غذا خوردن" را معمول میدارند و کس نام و نشان "نان خوردن" را در این مفهوم نمیداند!!! اگر جمله "بیا بنشین نان بخور!!" ما را به فارسی ایران ترجمه کنیم، "بیا بنشین غذا بخور!" میشود.

نان و آو/ نان و آو کردن:

"نان و آو" را که در اصل "نان و آب" بوده و اینک بذات خود لغت جداگانه و مستقلی را ساخته است، بیشتر زنان کابلی استعمال کنند؛ در معنای "غذا و طعام و خوراک". مثلاً گویند:

"نان و او شان بسیار خوب اس!!!"

(نان و آو شان بسیار خوب است.)

یعنی: پخت و پز و طرز نان پختن و نان خوردن شان خوب است!!!

نان و او کردن:

اصطلاح زنان کابلی و در معنای "طعام مکلف پختن"، "ضیافت کردن" و "مهمانی دادن"؛ مثلاً گویند:

"بسیار نان و آو کده بودند."

(بسیار نان و آو کرده بودند.)

یعنی: برای مهمانان غذای مکلف و رنگارنگ پخته بودند.

بد نیست که مثلی را نیز در زمینه تیر کنم. در ملک ما جغات خانه و خصوصاً پخت و ساخت منحصرأ منوط به زنان بود. زنان کابلی که چشم سیر و دست کلان داشتند، معمولاً نان زیاد برای مهمانان میپختند و بدین عقیده بودند که:

« نان بشرمه، اما مهمان نشرمه!!! »

(نان بشرمد، اما مهمان نشرمدم!!!)

مراد ازین ضرب المثل که محض از زبان زنان کابلی شنیده شده، و چشم سیری زنان را نشان میدهد، اینست که:

«در مهمانیها باید آنقدر نان فراوان (غذای فراوان) تهیه گردد، که مهمانان هرگز نشرمند و دستگرفته نان نخورند!!!»

نان دادن :

مردم و اولس را طعام دادن؛ مثلاً در مراسم عروسی و عزاداری و مولودی و دهم محرم و نذور و صدقات دیگر.

نان و نمک / نان و نمک شدن:

"نان و نمک" کنایه از "طعام" است و "نان و نمک شدن"؛ یعنی غذای یکدیگر را خوردن یا طعام خوردن در خانه یکدیگر. مردم افغانستان پاس "نان و نمک" را بسیار میدانند و از پدیده زشت "نمک‌رامی" به فرسنگها میگریزند.

نانخور:

اصلاً "نانخور" که مخفف "نان خورنده" یا "خورنده نان" است، در دو معنی استعمال میگردد:

- "نانخور" یعنی آنکه جزء اهل خانه شمرده شده و نفقه اش به دوش خانواده است.

- "نانخور" را مگر اصطلاحاً به کسی یا کسانی استعمال میکنند، که غذاهای خوشمزه و متنوع تناول میفرمایند و گویا در سطح بالا و به سویه غذا نوش جان میفرمایند.

نانخور زیاتگی/ نانخور اضافگی:

درین ترکیب "نانخور" در مفهوم اولی استعمال گردیده است و "نانخور زیادتگی (... زیادگی)/ ... اضافگی" به کسی گویند، که اعاشه اش باری بر گردن خانواده شده باشد.

گل کردن/ گل شدن:

کنایه از "خاموش کردن/ خاموش شدن" چراغ و آتش و وسایل برقی و غیره. در مورد شأن نزول و شجره به وجود آمدن این مصادر ترکیبی، دو حالت را محتمل میدانم:

- یکی اینکه:

وقتی چراغ تیلی و شمع و دگر چراغهایی را که نور خود را از شعله فروزان خود میگیرند، در نظر بگیریم، انتهای سوخته پلته (فتیله) قوغ آتش زردرنگی را تشکیل میدهد که به نام "گل چراغ" یاد میشود. حالا اگر شعله چراغ خاموش گردد، به هر ذریعه و دلیلی که باشد، آن "گل چراغ" لحظه ای زنده باقی میماند. حدس میزنم که بنا بر همین خاصیت، "خاموش شدن چراغ" مُساوی و برابر با "گل چراغ" دانسته شده است، که بعدها و به مرور زمان "گل چراغ" را اختصاراً "گل" خوانده اند.

- و حالت دوم که منبعث از اشاره دوست ارجمندم، عارف جان عزیز (گذرگاه)، میباشد اینکه:

نظر به روایات و افسانه های دینی، وقتی ابراهیم پیغمبر را در آتش افگندند، آتش به قدرت الهی به گل و گلزار مبدل گردید و ابراهیم از آتش هیچ آسیبی ندید. درینجا باز هم گویا "خاموشی آتش" را مُعادل "گل" پنداشته اند.

خواه حالت اولی صادق باشد، یا دومی، یا هر دو و یا هیچ یک، "گل شدن" و "گل کردن" در زبان دری وطن ما در معنای "خاموش شدن/خاموش کردن؛ از بین رفتن/از بین بردن؛ از صفحه روزگار برداشته شدن/ از صفحه روزگار برداشتن"؛ "نیست و نابود شدن/ نیست و نابود کردن"؛ و غیر هم استعمال میگردد.

پس ترکیبات "گل کردن و گل شدن" تنها به چیزهایی که در اول ذکر گشت، منحصر نمانده، بلکه ساحات وسیعتر را در بر میگیرد و درینجا تعدادی را از طریق مثال شرح میدهم:

– "گل کردن/ گل شدن" نوشته و خط و رسم و نقشی از روی صفحه ای؛ هر صفحه ای که باشد؛ از بهر مثال:

– مثلی که یکی دو سطر نامه گل شده؛ چند جمله اول را گل کرده اند؛ امضایش بیخی گل شده؛ دستخط خوده خودش گل کرد؛

– پل پای دزد گل شد؛ قالینهای شان ایقدر کهنه بود که بیخی نخش شان گل شده بود؛ ...

– کتی پنسلپاک گل کد؛ تخته ره گل کد؛ ...

– غم کسی گل شدن / غم خود را گل کردن؛ چنان که گویند:

چی کنیم؛ بریم یک ساتک غم خوده گل کنیم!!!

(چه کنیم؛ برویم یک ساعتک غم خود را گل کنیم!!!)

نام کسی گل شدن/ نام کسی را گل کردن:

اصطلاح زنان کابلی و در معنای از "صفحه روزگار گم شدن/از صفحه روزگار گم کردن". مثلاً گویند:

نامش گل شد.

شکر نامشه گل کد.

(شکر نامش را گل کرد.)

گمش کو نامشه گل کو!!!

(گمش کن، نامش را گل کن!!!)

الهی نامت گل شوه!!!

(الهی نامت گل شود!!!)

خدایم نامته ازینجه گل کنه!!!
(خدایم نامت را از اینجا گل کند!!!)

زنان پیر کابلی که بسیار بدواگر (بددعاءگر) هم بودند، حالت متعدی این مصدر مرکب را بیشتر در مقام نفرین و دعای بد و بدوا (بددعاء) استعمال میکنند.

– گلِ چراغ:

زردی رنگ چهره را با "گلِ چراغ" تشبیه کنند.

رنگ کسی گل چراغ واری پریدن / رنگ کسی گل چراغ گشتن:

در مقام تشبیه، رنگ رخسار کسی را که بر اثر ترس ناگهانی، شدت خجالت، تکلیف صحتی و غیره، زرد شده و خون از رگهایش گریخته باشد، با این عبارات ترسیمی افاده میکنند. مثلاً گویند:

رنگش گل چراغ واری پرید.

(یعنی رنگ از رُخش پرید و مثل گل چراغ زرد شد)

رنگش بیخی گل چراغ گشت.

یعنی: رنگش عیناً مثل گل چراغ زرد گشت.

در قدیم از چراغهای تیلی و شمع و امثال آن در تنویر استفاده میشد. معمولاً وقتی بر اثر سوختن بیش از حد، نور چراغ خیره میگشت، نوک پلته مشعل یا نوک گل چراغ را قیچی میکردند، تا چراغ فروزندگی و تابناکی خود را از سر گیرد. کسی که این کار را انجام میداد، به نام "گلچین" یاد میگردید که با استفاده از قیچی مخصوص گل چراغ را میگرفت.